بسم الله الرحمن الرحیم

اللّهُمّ کُنْ لِوَلِیّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن. صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

تقدیم به ساحت مقدس و مبارک و منور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صلوات.

خلاصه جلسات گذشته:

در جلسات گذشته با توجه به اصل بودن امامت، انتخاب الهی بودن مصداق امام، جایگاه خلیفه پیامبرﷺ و نصوص متواتر بر خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره کردیم.

مقدمه بحث:

در این جلسه می خواهم به اختصار به ساختار تئوری های غیرشیعی بپردازیم و با توجه به مفاهیمی که دو شب گذشته که کاملا بر مبنای اشتراک تعریف شده، یعنی قرآن، آن چه از دلالت حدیث گفتیم، همگی متواتر بودند. مبانی، مبانیِ قرآن و مبانی احادیثی بود که بین فِرَق اسلامی مورد توافق هست. حالا این را با تئوری شیعه مقایسه می کنیم. در حقیقت در این جلسه می خواهیم تئوری های غیرشیعه در مورد بحث انتخاب امام بعد از پیامبرﷺ ، «امام سقیفه» را با تئوری شیعه در خصوص امام معصوم مقایسه کنیم. در حقیقت می خواهیم بخش پایانی مقایسه تطبیقی را انجام دهیم. فرض ما منصوص بودن امامت بود. بازه تحقیق ما صدر اسلام بود. مشترکات ما قرآن و سنّت و سیره تاریخی غیرشیعه بود. افتراقات ما مقوله های نقلی و عقلی شرایط جانشین پیامبرﷺ است و اینک با توجه به تئوری های امامت در غیر شیعه، می خواهیم نتیجه گیری نهایی را در این جلسه انجام دهیم که آیا جانشین پیامبرﷺ تعیین مصداق شده است یا خیر؟

عقیده غیرشیعه در نصب امام

غیرشیعه معتقدند نصب امام بر عهده مردم بوده و بر آنان لازم است. گروهی با دلیل عقلی، گروهی دیگر با دلیل های نقلی بر این مدعای خویش پافشاری کردند. به عنوان مثال قولی را از تفتازانی انتخاب کردیم که می گوید: نصب امام پس از اتمام زمان نبوت، بر مردم واجب است و از نظر بزرگانی که او در قول خود نقل می کند (از جمله آن ها ابوالحسن بصری)، بر اساس دلیل عقلی بر مردم واجب است و ایشان می گوید: شیعه می گوید در عین حال که نصب امام بر خدا واجب است، یعنی او نظر خودش را عنوان می کند و بعد هم نظر شیعه را می گوید. اما یک نکته ای که در شب های گذشته هم اشاره شد، این بحث است که ادله غیرشیعه بر مدعای خودشان ناشی از توصیه پیامبرﷺ نیست بلکه این نشات گرفته از عملکردی است که در صدر اسلام پس از پیامبرﷺ رخ داده. آن ها برای وقایعی که رخداد شده، برای تعیین هایی که رخ داده، تئوری تطبیق کردند. یعنی یک سری وقایع برای ما اتفاق افتاده، بعد می گوییم خب این موارد میزان، حالا بیاییم برای آن تدوین تئوری کنیم. مبنا این است. بنابراین شما مبناهای غیرشیعه را که نگاه کنید، در حقیقت منطبق بر آن چه که در صدر اسلام رخ داده، است و همه این موارد را عنوان کردند که به آن چه که رخ داده، وجهه دینی ببخشند.

راه اول: تئوری انتخاب

می گویند اولین راه انتخاب است. آن هم انتخاب اهل حل و عقد (اصطلاح «اهل حل و عقد» به معنای عده ای از افراد تأثیرگذار و عالمان به شریعت است.) بدین ترتیب که اهل حل و عقد بر امامت یک نفر اجماع کرده و با او بیعت می کنند. مسأله ای که در این جا بین غیرشیعه اختلاف است، تعداد اهل حل و عقد است که بین خود غیرشیعه اختلاف است. می دانیم که امر بزرگی در حال انجام است و قرار است امامی انتخاب شود که شناخت او راه رهایی از مرگ و کفر و نفاق و ضلال است. از جمله نظرات غیرشیعه این است که قاضی عضد الدین ایجی را در بحث کلام اسم بردیم و گفتیم که از کسانی است که در بحث کلام غیرشیعه دارای جایگاهی است. می گوید: «حال که ثابت شد یکی از راه های انعقاد امامت انتخاب و بیعت است، پس در این امر محتاج به اجماع نیستیم؛ چرا که هیچ دلیل عقلی و نقلی برای آن اقامه نشده است. بلکه یک یا دو نفر از اهل حل و عقد کافی است. زیرا صحابه با همه سخت گیری های خود که در امر دین داشتند، به این عدد اکتفا کردند.»

ملاک تدوین تئوری های غیرشیعه، عملکرد عده ای از ساکنین مدینه است که ما در هیچ کجای قرآن یا سنت پیامبرﷺ مهر تأیید بر عصمت یا تبعیت صرف و مطلق از ایشان را نداریم. بلکه حتی در قرآن کریم آیات فراوانی داریم که از حضور منافقین در اطراف پیامبرﷺ به ما خبر می دهد. تا جایی که حتی سوره ای از قرآن را به نام منافقین یاد کرده. حداقل می توانیم بگوییم که این امر احتمال رخداد خطای بشری را در بحث انتخاب امام سقیفه افزایش می دهد.

خلاصه هر دسته ای برای خود ادله ای دارند و جالب این جا است که بدانید که ابن تیمیه که دارای نظرات قابل توجه و متفاوتی حتی با هم فکران خود است. به لحاظ توجیه آن چه رخ داده، می گوید: «ابوبکر تنها با بیعت جمهور صحابه امام شد. آن ها که اهل قدرت و شوکت بودند، این تخلف سعد بن عباده به این بیعت ضرری نمی زند. زیرا به مقصود ولایت که همانا حاصل شدن قدرت و سلطنت است، خدشه ای وارد نمی کند. قدرت و سلطنت که مصالح امامت با آن به دست می آید، با بیعت جمهور اهل حل و عقد حاصل می شود.»

ملاحظه می فرمایید؛ این جا بین بحث امامت با قدرت و سلطنت اشتباه شده. همان خطایی که خدمت شما عرض کردیم، در برداشت مفهوم خلیفه و حاکم رخ می دهد. بحث امامت اصلاً بحثی نیست که بخواهد با قدرت و شوکت جمع شود. آن مقوله، مقوله حکومت است که البته ما معتقدیم از شئون امام است. اما این جا ابن تیمیه قدرت و شوکت را برای بحث امامت کفایت می داند.

پس راه اول: انتخاب اهل حل و عقد بود. دو مورد از اقوال را هم خدمت شما عرض کردم.

راه دوم: استخلاف و عهد است

استخلاف و عهد است؛ از این قرار است که خلیفه جانشین خود را معرفی می کند تا مردم پس از او به مرگ جاهلیت از دنیا نروند. این تدوین مسأله نیز بر مبنای عملکرد خلیفه اول در قرار دادن خلیفه دوم به جای خود است و مبنای قرآن و سنت ندارد.

راه سوم: غلبه و قهر است

غلبه و قهر که سومین راه به امامت رسیدن یک فرد در ساختارهای تئوری های غیر شیعی است. احمد حنبل می گوید: «هرکس با شمشیر چیره شود تا خلیفه گردد و امیرالمؤمنین خوانده شود. برای هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جائز نیست که بخواهد او را امام نداند.»

خیلی جالب است! ایمان به خدا و روز قیامت واقعا باید باعث شود که هر کسی که با شمشیر چیره شود، مردم و آن هایی که ایمان دارند، او را امیرالمؤمنین بدانند. این گونه استنباط کردن، به لحاظ عقلی جایگاهی ندارد.

نویسنده الإمامة العظمی عند أهل السنة والجماعة فردی است به نام عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی بعد از ذکر این موارد فوق می گوید: امامت چنین فردی بر همگان واجب است و نظر ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب هم در همین زمینه بیان می کند.

اما نتیجه این سه روش به خصوص در روش آخر، انصراف شروطی مانند علم و عدالت نیست؟! و از همه بالاتر ناقض عصمت نمی باشد؟ عصمت که به عنوان یک صفت باطنی می گوییم برای یک فرد است و قابل تشخیص برای مردم نیست، چه برسد به این که با این مثال های نقض متعددی که ما این جا آوردیم، مثل غلبه و قهر و امثال آن ها در حقیقت خودمان مجوزی می دهیم که نقض عصمت داشته باشد. آن هم بسیار علنی.

در عملکرد افرادی چون یزید ابن معاویه جنایات عجیبی می بینیم که کدام عقل سلیمی او را خلیفه پیامبرﷺ می داند؟ داستان سیدالشهداؑ و آن مصائبی است که بر سیدالشهداؑ و خاندان بزرگ ایشان وارد شد و واقعه ای که در مدینه رخ داد به نام حَرّه و واقعه ای که در مکه هتک حرمت مسجد الحرام شد و حتی مردم در زمان جاهلیت حرمت مکه را این گونه نشکسته بودند.

با این اتفاقات، چگونه می توانیم بحث غلبه و قهر یا استخلاف را دلیلی بدانیم برای جانشینی خلیفه ای برای پیامبرﷺ ؟!

با مروری بر مصادیق امام در قرآن و سنت می یابیم که این موارد بر مبنای عقل سلیم و عقل آزاد اندیش هم مبنایی ندارند.

سخن خود را در باب ساختارهای تئوری غیر شیعی با یک روایت از صحیح مسلم پایان می دهیم تا درک کنیم در ساختارهای غیر شیعه امامت تا چه حد تنزل یافته؛ مسلم در روایتی از رسول اللهﷺ نقل می کند: «ایشان فرمودند: بعد از من امامانی در میان شما برمی خیزند که قلب های ایشان شیطان است در بدن انسان.» راوی می گوید: «ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ پیامبرﷺ فرمودند: «گوش می دهی و از امیر اطاعت می کنی. هر چند بر پشت تو بزنند و جانت را بگیرند. پس گوش کن و اطاعت کن!»

در این جا بدنبال صحت این حدیث نیستیم که این حدیث از پیامبرﷺ آیا صحیح است یا خیر. چون روایت در مصادیق صحیح غیر شیعی است اما آن چه که برای ما مهم است، این مطلب است که از نظر این دسته روایاتی که ایجاد شده، اگر حاکمی قلب شیطانی داشته باشد و بر هدایت پیامبرﷺ هم نیست، چه بسا که اصلا بخواهد هادی باشد، آیا واقعا او همان امام مفترض الطاعه ای است که باید به او گوش فرا داد؟!

عرض کردم ما به دنبال صحت حدیث نیستیم. ما فقط نقل دادیم با اعتقاد این حدیث ایجاد شده و درحقیقت به پیروان خودش می گوید که پیامبر هم فرمودند اگر با این شرایط هم بود باز باید تو گوش فرا دهی!

اگر واقعا به راستی قرار بود حاکم این گونه باشد و پیامبرﷺ راضی باشند به این خلیفه بعد ازخودشان و مردم را تحت امر فاسقی قرار بدهند، چه نیازی به زحمات ۱۲۴ هزار پیامبرﷺ بود؟ چون این نحوه حکومت که از ابتدا وجود داشت و این حکومتی نبود که اسلام بخواهد با آمدنش و ظهورش در شبه جزیره تغییر ایجاد کند. تمام حکومت هایی که بودند و پیامبرﷺ به مبارزه با آن ها می رفتند، همین خصوصیات را داشتند.

عقیده شیعه در نصب امام

قبل از این که وارد خود مباحث شویم، ابتدا مروری به این بحث داشته باشیم. عقیده شیعه در نصب امام، با توجه به شئون پیامبرﷺ تعریف می شود و پایه وجوه شخصیت پیامبرﷺ در تمام امور اسلام بنا می شود. از جمله آیاتی را خدمت شما آوردیم که من فقط به آیات اشاره می کنم و نتیجه را ان شاءالله از روی فایل متنی می توانید دنبال کنید.

«هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ»

آیه ۲ سوره جمعه

در این آیه خداوند صراحتا اشاره می کند رسولی ارسال شده از میان مردم که آیات را برای ایشان تلاوت کرده و مردم را تزکیه می کند، به آن ها کتاب و حکمت می آموزد. در حالی که قبل از آن درگمراهی آشکار بودند.

پس از شئون پیامبرﷺ این جا مشخص است که بحث علم پیامبرﷺ، تزکیه کردن مردم و تعلیم مردم است.

«وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً»

آیه ۳۶ سوره احزاب

این جا خداوند می گوید برای مؤمن یا مؤمنه، هنگامی که خدا و رسولش امری را بر آن ها صادر می کند، هیچ اختیاری نیست. چرا که آن امر، بهترین حالت برای آن مؤمن و مؤمنه است.

این موضوع اگر این جا گفته می شود، قطعا برای این است که خدا و رسولﷺ صلاح کامل او را می دانند و برای همین به او امر می کنند. فلذا ما برای پیامبرﷺ مقام **افتراض الطاعه** (**مُفْتَرَضُ الطّاعَة** مقامی خاص برای امامان شیعه، به معنای کسی که اطاعت از او واجب است.) قائلیم. این آیه به مقام **افتراض الطاعه** اشاره می کند.

«لنَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»

آیه ۶ سوره احزاب

که بحث اولویت پیامبرﷺ به مؤمنین بوده نسبت به جان های ایشان.

«مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَالرّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النّبِيّينَ وَالصّدّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»

آیه ۶۹ سوره نساء

تمام این آیات اشاره می کند به علم پیامبرﷺ، افتراض الطاعه و اولویت پیامبرﷺ به مؤمنین و از همه این ها بالاتر، مقام عصمت پیامبرﷺ را که لازمه افتراض الطاعه است.

این ها همه از این آیات برمی آید. البته این آیات بسیار زیاد است که ما این جا خیلی کوتاه اشاره می کنیم. همان طور که عرض کردم، می خواهیم سرفصل هایی را برای مطالعه شما دوستان داشته باشیم که بحثمان را ناقص نگذاریم و دوست داریم که از هر آب شیرینی نوش جان کنیم. در عین حال آیات در این زمینه فراوان است و در بحث خود علم پیامبرﷺ مراجعه کنیم به اصول کافی فصول مربوط به علم، بحارالانوار بحث علم؛ آن چه که ما می فهمیم و الا درک علم آن بزرگواران از عهده عقل ما خارج است. این ها مطالب بسیار گسترده ای است که ما فقط آیات قرآن را به عنوان سر فصلی برای مطالعات آینده اشاره می کنیم.

پس ساختار تئوری شیعه در این مبنای آیاتی که خدمت شما گفتم، به شرح ذیل است:

بحث اول در ساختار تئوری شیعه: **امامت نیابت از نبوت است.**

هرچه در نبی معتبر است، در مستخلف عنه ایشان، جانشین ایشان، خلیفه ایشان نیز معتبر است. تمام وظایف پیامبرﷺ بر عهده خلیفه و امام بعد از ایشان است. یکی از این وظایف این آیه قرآن است:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»

۱۲۵ سوره نحل

پیامبر دعوت کننده به سوی پروردگار است. این دعوت با حکمت و موعظه حسنه رخ می دهد. این موعظه از نوع احسن موعظات است. امام هم باید این گونه باشد. بنابراین باید گنجینه هایی از حکمت در اختیارش باشد تا راه تعلیم را به بندگان خدا یاد بدهد.

بحث دوم در ساختار تئوری شیعه: **تعیین اوصیاء پیامبران پیشین توسط پروردگار بوده.**

می گوییم در هیچ یک از اقوام گذشته نمی یابیم که انتخاب وصی پیامبرﷺ را خدا به عهده مردم گذاشته باشد، تمام انبیاء الهی اوصیایی داشتند و هیچ شاهدی در تاریخ نداریم که امت ها اوصیاء خودشان را خودشان انتخاب کرده باشند. دقت داشته باشید این که می گوییم مردم دخالت ندارند، به این معنا است که هدایت مردم از نظر خداوند با اهمیت است و خداوند می خواهد بهترین فرد را در همان دایره ای که هست، در همان بشری که خلق شده، برای مردم انتخاب کند. چون خداوند می فرماید:

«إِنّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»

آیه ۱۲ سوره لیل

خداوند امر هدایت را وظیفه خود می داند، بنابراین می خواهد واقعا فردی را برای ما انتخاب کند که معصوم باشد. به این دلیل است که می گوییم بر عهده مردم نیست و بر عهده خداوند است.

در این جا لازم می دانیم به روایاتی در منابع غیر شیعی که در بحث انتخاب امام نقل شده، اشاره کنیم. این روایت را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ابن عساکر در تاریخ دمشق و اشخاص دیگر ذکر کردند.

حتما استحضار دارید؛ از انس است که رسول اللهﷺ دو رکعت نماز می خوانند، سپس به او گفتند: «اولین فردی که بر تو وارد می شود، از این در او امیرالمؤمنینؑ، سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است.» بعد پیامبرﷺ دعا کردند و آنس می گوید که امیرالمؤمنینؑ بودند که وارد شدند. حدیث بسیار زیبایی است که در فایل آوردیم. این حدیث را فارغ از اثباتی بر ولایت امیرالمؤمنینؑ و هم چنین ارائه مطلب که به راستی چه کسی امیرالمؤمنین است و ما این لقب را برای چه کسی باید به کار ببریم، بیانگر این حقیقت است که وصی رسول خداﷺ از جانب خداوند و از لسان مبارک پیامبری که **«وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى»** است، به مردم معرفی می شود.

بحث سوم در ساختار تئوری شیعه: **نص تنها راه نصب امام است.**

مواردی از قبیل وجوب هدایت خلق بر خداوند و **«انا هديناه السبيل»** و امثال این آیات و آیاتی مانند: **«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»** خداوند هدایت را به خودش نسبت داده و پیامبران مردم را به هدایت دعوت می کنند، پس در بحث امامت هم حتما و قطعا نیازمند نص هستیم. ذکر این روایت گران قدر و پرمحتوای شیعه در شأن نزول این آیه که در مورد مولا علیؑ است، اهمیت بحث هدایت را برای ما روشن می سازد. هنگامی که آیه **«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»** نازل شد، در روایت است که **قال ابن عباس «وَضَعَ رَسُولُ اللهِ يَدَهُ عَلي صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ، ثُمّ أَوْمَأَ إِلي مِنْكَبِ عَلِيٍّ(ؑ) وَ قَالَ: أَنْتَ الْهادي، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدي»** به وسیله تو است که طالبین هدایت بعد از من هدایت می شوند.

این حدیث هم برای ما واقعا روشن می کند که این آیه قرآن اهمیت خداوند را در بحث هدایت و انتخاب امام تا قیام قیامت چگونه بررسی کرده است.

نتیجه بحث:

به پایان بحث رسیدیم و می خواهیم در این بخش نتیجه بحث را، آن چه از بررسی اعتقاد شیعه به دست می آید، بررسی کنیم و این را بدانیم که شیعه باید این اعتقادات را داشته باشد. این ها حداقل های اعتقاد شیعه است. این که ما از کلمه غیر شیعه استفاده کردیم، به واقع منظورمان فرقه خاصی نیست و منظورمان این بود که اعتقاد شیعه را بیان کنیم و بگوییم آن چه در غیر او بیان می شود، اعتقاد

غیر شیعه است و لو اعتقاد کسانی باشد که اصلا محبت اهل بیت علیهم السلام را هم داشته باشد اما اعتقاد شیعه این است که من به صورت خلاصه برای شما مطرح می کنم:

اول) از جمله مقامات امامان معصوم در دیدگاه شیعه، علم الهی آنهاست که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارث برده اند. البته به طور معمول همه به بلندای علم امامان شیعه اعتراف دارند. همین بحثی که خدمت شما گفتم ممکن است کسی به بلندای علم امامان شیعه اعتراف داشته باشد اما آن چه شیعه را از دیگران جدا می کند، این است که شیعه ائمه و امامان علیهم السلام را وارث پیامبر صلی الله علیه و آله در این شأن می دانند. به اعتقاد شیعه ائمه صرفا افرادی با بینش و دانش بیشتر از مردم نیستند بلکه امامان به اعطای علم الهی تمام علوم پیامبر صلی الله علیه و آله را دارا گشتند.
الهی بودن این علم، ویژگی اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این موضوع آنان را از سایر مردم که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می کردند، متمایز می کند. همان گونه که با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نباید در جای دیگر و نزد افراد دیگر به دنبال دین خدا گشت، پس از ایشان نیز رجوع به امام سقیفه باطل است. از طرف دیگر هر ضرورتی که مردمان را ملزم می کند تا به پیام آور خدا مراجعه کنند، مراجعه به جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ضرورت را برطرف می کند و وظیفه عقلی و شرعی مردم چنین ایجاب می کند. به عبارت دیگر امامان معصوم علیهم السلام هم چون اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله فقط سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را نقل نمی کنند؛ بلکه خود موضوعیت دارند.
در این جا می خواهیم بگوییم که اعتقاد شیعه این گونه نیست که سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام می رود، چون او بهتر از همه سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل می کند. نه اصلا؛ می رویم سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام چون منصوص من الله است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر ایشان را از طرف خداوند امام قرار داده است. نه این که از بقیه افضل تر بودند که قطعا هم بودند اما دلیل رجوع ما به امیرالمؤمنین علیه السلام نص الهی است؛ نه این که بین صحابه مثلا باهوش تر یا عالم تر بودند. البته همه این ها بود. در مناقب غیر شیعه بسیار از افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شده است اما دلیل رجوع شیعه به امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر نص الهی است. امیرالمؤمنین علیه السلام علم الهی دارند و برای ما تنها حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل نمی کنند. اگر مردم با مراجعه به پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلاتشان حل می شد، قطعا با مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین حالت برای آن ها رخ می دهد.

دوم) مشخصه دیگر اعتقاد شیعه در امامت و خلافت مفترض الطاعه بودن امام است. همان گونه که بیان شد، در دیدگاه شیعه ائمه علیهم السلام به امر خدا و معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله ولی مردم هستند و اطاعت از آنان به طور مطلق بر همه واجب است. لذا زمامداری جامعه هم به طور منصوص از آن ایشان است. لذا تبعیت از ائمه علیهم السلام منحصر به حوزه ای خاص نیست و در همه شئون و همه حوزه ها اوامر و نواهی آنان مطاع است.

مورد دوم در حقیقت جواب کسانی است که می گویند: مقام علمی از آن امیرالمؤمنین علیه السلام اما مقام حکومتی و این مناصب به عهده کسی باشد که مردم انتخاب می کنند! می گوییم مگر در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بوده است که بین مقام علمی پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام اداره جامعه تفاوت بوده؟ مگر دو نفر بودند؟ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودشان خلیفه انتخاب می کنند، قطعا کسی است که مانند خودشان در همه امور تبحر دارد و به علم الهی قادر است جامعه را اداره کند. پس طبق آن تعاریف لغوی که گفتیم، حکومت فرع بر ولایت، خلافت و امامت است. حکومت این طور نیست که در کنار آن ها به عنوان مقام جداگانه ای باشد و آن آیه که اگر خاطرتان باشد، در مورد حضرت داوود قرائت کردم.

خلاصه بحث:

در بحث امامت تطبیقی؛ گفتیم تدوین بحث ما، مقایسه امام سقیفه و امام غدیر بود. در چه حوزه ای؟ صدر اسلام. منابعی که استفاده کردیم، قرآن کریم و احادیث مورد قبول فریقین بود. دلیل تاریخی آوردیم بر این که امامت از اصول دین است و در باب شرایط امام

گفتگو کردیم. تعریف کلامی علم امام را باز هم در زمره اشتراکات آوردیم که بگوییم این هم از زمره اشتراکات بین فرق است. قرآن و سنت هم همین طور که مورد پنجم، توصیف موارد خلاف و وفاق بحث تطبیقی بود. توضیح و بحث دادیم و گفتیم از این موارد بر می آید که شرایط امام؛ علم، عصمت، آگاهی، قدرت تبیین و هر آن چه که در پیامبرﷺ است البته غیر از نبوت، باید برای امام هم باشد.

بحثمان را با تعاریف لغوی که در خصوص کلمه خلیفه تبیین کردیم، محکم کردیم. حاکم، ولی و بحث امام را گفتیم که بتوانیم کلمات را بهتر درک کنیم. در تبیین مواضع خلاف و وفاق که مورد ششم بحث تطبیقی ما بود، تئوری های غیر شیعه را بررسی کردیم. دیدیم این تئوری ها در وهله اول ناقض آن مواردی هستند که ما به عنوان شرایط امام برای امام قائل هستیم. از جمله مواردی مثل غلبه و قهر یا مثل انتخاب یک نفر، این ها حداقل به ظاهر نقض عصمت است و قطعا نمی تواند تئوری خوبی برای جانشین بعد از پیامبرﷺ باشد. گفتیم انتخاب بشری جانشین پیامبرﷺ قطعا با این تئوری ها موفقیت آمیز نخواهد بود. تئوری شیعه را بررسی کردیم و در آن جا آیاتی از قرآن را در باب شخصیت پیامبرﷺ گفتگو کردیم و بعد ارائه کردیم که امامت در شیعه نص است.

دو دیدگاه شیعه در مورد امام که یکی بحث علم بود و دیگری بحث افتراض الطاعه را با هم قرائت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که آن چه باید در دیدگاه شیعه باشد، یکی این که امام فقط ناقل حدیث پیامبرﷺ نیست. فلذا ایشان مانند صحابه دیگر نیستند و ما به سراغ امیرالمؤمنینؑ نرفتیم که چون از بقیه صحابه افضل تر بودند، در روایت حدیث و سنت پیامبرﷺ را بهتر می توانستند به ما انتقال دهند. بلکه نصی بوده بر ولایت و علم امیرالمؤمنینؑ که مراجعه مردم به پیامبرﷺ را در زمان فقدان ایشان، وجود امیرالمؤمنینؑ برای ما پر و کامل می کردند و دومین مشخصه اعتقاد شیعه، بحث افتراض الطاعه است که در این بحث گفتیم وقتی خلیفه ای خلیفه بعد پیامبرﷺ می شود و امام بعد پیامبرﷺ خلیفه اوست، در تمام شئون پیامبرﷺ خلیفه او است. هم باید حکومت داشته باشد و هم مقام علمی و مراجعه مردم. این گونه است که بخواهیم بین مقام خلافت و حکومت جدایی قائل باشیم.

در بحث بعدی طبق معمول با توجه به مباحثی که گفتیم، یک سری سؤالاتی از غیر شیعه مطرح می کنیم. بحث را پایان می دهیم با صلواتی بر وجود نازنین امام عصرﷺ و تعجیل در فرج آن بزرگوار.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم